

سروده ولادیمیر مایاکوفسکی

ترجمه شهاب آتشکار



# چهاره شوم؟

شعری برای کودکان و نوجوانان شوروی



# چه کاره شوم؟

شعری برای کودکان و نوجوانان شوروی

انتشارات میر

سروده ولادیمیر مایاکوفسکی

ترجمه شهاب آتشکار

## سخنی با نوجوان دیروز و امروز

شعری که در برابر شماسست ترجمه یکی از سروده های ولادیمیر مایاکوفسکی در سال های ۱۹۲۰ برای کودکان و نوجوانان شوروی است. کشوری که در آن با انقلاب ۱۹۱۷ یوغ ستم سرمایه داران و اربابان سرنگون شد و در نتیجه توده های مردم زحمتکش این شانس را بدست آوردند تا برای اولین بار در تاریخ بشر در شرایطی زندگی کنند که آنچه در خلال زحمت و تلاش همگانی خود تولید می کنند نه در خدمت سود و منفعت اقلیتی بیکاره و تن پرور که در خدمت رشد و تعالی کل اجتماع و رفع نیازهای کوتاه مدت و دراز مدت خودشان باشد. روحیه شاداب تعاون و کار گروهی برای رفاه عمومی یکی از ارکان زندگی در این دوره بود و حس کار و تولید و سودمند بودن برای جامعه، برای انسان ها غرور و سربلندی بهمراه داشت. البته تصور زندگی در چنین جامعه ای با پیش فرض های ما بسیار متفاوت است. پیش فرض هایی که در نتیجه سال ها زندگی و تربیت در دنیای سرمایه داری در فکر و ذهن ما جا خوش

کرده اند. دنیایی که در آن کار کردن همزاد زجر و ملال است، کاری که تمام سودمندی و ارزش هایش به جیب اقلیت مفت خور حاکم می رود و آنچه برای اکثریت کارگران و زحمتکشان باقی می ماند گرسنگی و خستگی و بیماری و روزمرگی است. نه انگار که کار کردن جزئی از زندگی است که انگار کسی که کار می کند زندگی نمی کند و کسی که زندگی می کند کار نمی کند. ناامیدی بر جامعه سایه افکنده و "امید"های روزمره جز دلخوشکنک های پوچ نیست. گویا مقرر است که اوضاع تا ابد چنین بماند. اما چنین نبوده و چنین نیز نخواهد ماند. چون جریان آب در زیر لایه های ضخیم یخ، جامعه نیز از درون غلیان می کند و می جوشد و بر پوسته سکون و رخوت ظاهری ترک می اندازد و مبارزین را به تغییر بنیادین و آگاهانه وضع موجود فرامیخواند. بله! یک انقلاب می تواند همه چیز را عوض کند. انقلاب کارگران و زحمتکشان علیه خدایان و اربابان ستم و استثمار، علیه بنیان هر فلاکت و نابرابری یعنی حاکمیت سرمایه. چنین انقلابی بود که در اکتبر ۱۹۱۷ همه چیز را در روسیه عوض کرد.

ولادیمیر مایاکوفسکی شاعر، نقاش و نویسنده جوان پر استعداد از همان ابتدا در انقلاب اکتبر شرکت کرد و در سال های قهرمانی کارگران و زحمتکشان در جنگ علیه سرمایه داران و ستمکاران، در صفوف آنها و پا به پای آنها به فعالیت هنری انقلابی پرداخت. تمام نبوغش را در خدمت به مبارزه انقلابیون بکار بست، برای آنها شعرها سرود، پوسترها طراحی کرد، نمایشنامه نوشت، فیلم ساخت و .... آرمان او ساختن دنیایی بهتر، بدور از ستم و استثمار بود و این چیزی است که در تک تک آثار هنری او

به وضوح قابل لمس است. بعد از سال های سخت جنگ علیه ستمکاران و دشواری های گرسنگی و قحطی و بیماری که جنگ با خود بهمراه داشت تمام تلاش های هنری اش را صرف ترغیب توده های محروم به شرکت آگاهانه در امر ساختمان سوسیالیسم، بازسازی کشور و ایجاد یک جامعه نوین قدرتمند و پیشرفته بر پایه کار مشترک، زدودن نابرابریهای جان سخت و ریشه کن کردن عادات و رسوم بجا مانده در جامعه نمود. رویای او که رهایی از کهنگی و رهایی از استثمار بود تنها در جامعه ای معنا می یافت که در آن، انقلاب قوائد بازی را عوض کرده بود و اینک نه تزار و نه سرمایه داران که کارگران و زحمتکشان بر جامعه فرمانروایی می کردند. جامعه ای نوین که سمت و سوی گام های پرصلابتش بدان سو بود که پس از سرنگونی سرمایه داری، بقایای جامعه سرمایه داری در اقتصاد، سیاست، فرهنگ را از بین ببرد و سنت های کهنه که چون قل و زنجیر به دست و پای مردم بود و فرهنگ حرص و طمع تملک شخصی که مانع پیشروی منافع کل زحمتکشان می شد را زیر ضرب قرار دهد. بنابراین انقلاب، و پیشگامان آن نظیر مایاکوفسکی به جد در پی آن بودند که تضاد بین کار فکری و کار یدی را بطور مداوم تخفیف دهند و در نهایت آن را از میان بردارند. از این رو است که مایاکوفسکی در همین شعر برای کودکان و نوجوانان شوروی می گوید "پزشک بودن خوب است اما کارگر شدن، چه بهتر از آن..." بر زبان راندن چنین جمله ای در هر جمعی (بر فرض مثال جمع دوستان خودمان) که در جامعه سرمایه داری زیسته و تربیت شده اند جز مایه خنده و سرگرمی و مسخرگی نیست. اما مایاکوفسکی چنین

می گوید و اوج حماسی اثرش را به کار کارگران در کارخانه اختصاص می دهد و البته در میان کودکان و نوجوانان شوروی که در چنان محیطی بدنیآ آمده و بزرگ شده اند این حرف ها نه مایه خنده و سرگرمی که مسئله ای ساده و بدیهی اما مهم و حیاتی در زندگی پیش رو بود. همچنین ما در شعر مایاکوفسکی در می یابیم که کارگران و دیگر زحمتکشان "با شعورند" و پروسه کار را خوب می فهمند و حتی زیبایی های آن را درک می کنند. این نیز برای تمام کودکان و نوجوانان شوروی بدیهی بود. اما این را مقایسه کنید با درک جوامع سرمایه داری و آموخته های خودمان از کارگران و پروسه کار. سرمایه داران و کسانی که با آموزه های آنها رشد یافته اند فکر می کنند کارگران تنها مجری فیزیکی ایده های کسانی هستند (و باید باشند) که شسته و رفته آن بالا نشسته اند و طرح می ریزند و تصمیم می گیرند. کارگران در آثار هنری طرفدار نظام سرمایه داری جز برای خنده و مسخره کردن یا جز در نقش سیاهی لشکر خرمال نمی آیند! اخلاقیات جامعه سرمایه داری در برابر تمیزی، خوشتیپی، با فرهنگی و فهمیدن بودن کارشناسان و تحصیل کردگان و مدیران، کارگران را نفهم و کثیف و بیسواد و کودن نمایش می دهد. این چنین، نظام سرمایه داری تضاد بین کاریدی و فکری را "خوب" و "مطلوب" جلوه می دهد و آن را الزامی و ابدی می شمرد. اما مایاکوفسکی که شاعر طبقه کارگر بود افقی دیگر در برابر داشت. او با چنین افقی در پیش رو برای کودکان و نوجوانان شوروی شعر می گفت و البته حرف او نیز در آن بین خریدار بسیار داشت. او و همه کمونیست ها برخلاف

سرمایه داران اعتقاد دارند که تضاد بین کار فکری و کار یدی اگر چه در جامعه سرمایه داری وجود دارد و حتی بعد از انقلاب، جامعه نوین جوانبی از آن را از دوران کهن به ارث می برد، اما نه پدیده ای الزامی و ابدی است و نه اینکه چیز خوبی است، که برعکس این تضاد جزئی و نشانی از تضاد بین کار و سرمایه و بجای مانده از دنیای کهن ستم و استثمار است و لازم است که برای نابودی همه نابرابری های ناشی از تخصم کار و سرمایه علیه آن نیز شورید.

مایاکوفسکی در افق دنیایی را می دید که انسان ها در تعاون و همکاری آگاهانه، همگی هم در فکر و تصمیم گیری شرکت می کنند و هم در پروسه کار عملی. و این البته به دست نمی آید مگر با تلاش مداوم اولاً برای نابودی سیطره سرمایه و ثانیاً برای نابودی بقایای منحوس باقیمانده از سال های آغاز خدایی آن بر جامعه. و از همین رو بود که او به خود اجازه می داد بگوید: "پزشک بودن خوب است اما کارگر بودن چه بهتر از آن." هر چند فهم عمق معنی این واژه ها برای ما که چشم و گوشمان را سرمایه حاکم گل گرفته سخت و دشوار است اما می تواند در حکم تلنگری باشد برای تجسم دنیای نوین عاری از ستم و استثمار و نقطه عزیمتی باشد برای تلاش در راه ایجاد آن.

\*\*\*

همانطور که گفته شد کتاب "چه کاره شوم؟" در دهه ۲۰ سروده و منتشر شد و بارها و همراه با طراحی های مختلف گرافیکست های مشهور



شوروی تجدید چاپ گردید که معروف ترین آنها نسخه مصور با طرح های میخائیل اسکوبلف است. در اواخر دهه ۴۰، در سال های رونق ساخت انیمیشن برای کودکان شوروی، اقتباسی از این کتاب نیز به قالب تصویر متحرک درآمد. (نگاه کنید به صفحه ۴۵)

تصاویر کتابی که در برابر شماست از نسخه ترجمه انگلیسی انتشارات پروگرس اخذ گردیده و اما برای خود ترجمه از متن اصلی روسی بهره گرفته شده است. در ترجمه سعی شده (همانطور که خود مایاکوفسکی چنین سعی کرده) از زبان با ریتمی ساده که با حال و هوای کودکان و نوجوانان بیشتر سازگار است استفاده شود و در همین حین سعی شده بیشترین وفاداری ممکن به متن اصلی حفظ گردد. در صورت تمایل به چاپ کاغذی و حتی خواندن شعر در متن تصاویر این نکته لازم به یادآوری است که تصاویر هر دو صفحه مقابل، تشکیل یک تصویر سراسری بزرگتر را می دهد.

شهاب آتشکار

مهر ۱۳۹۲





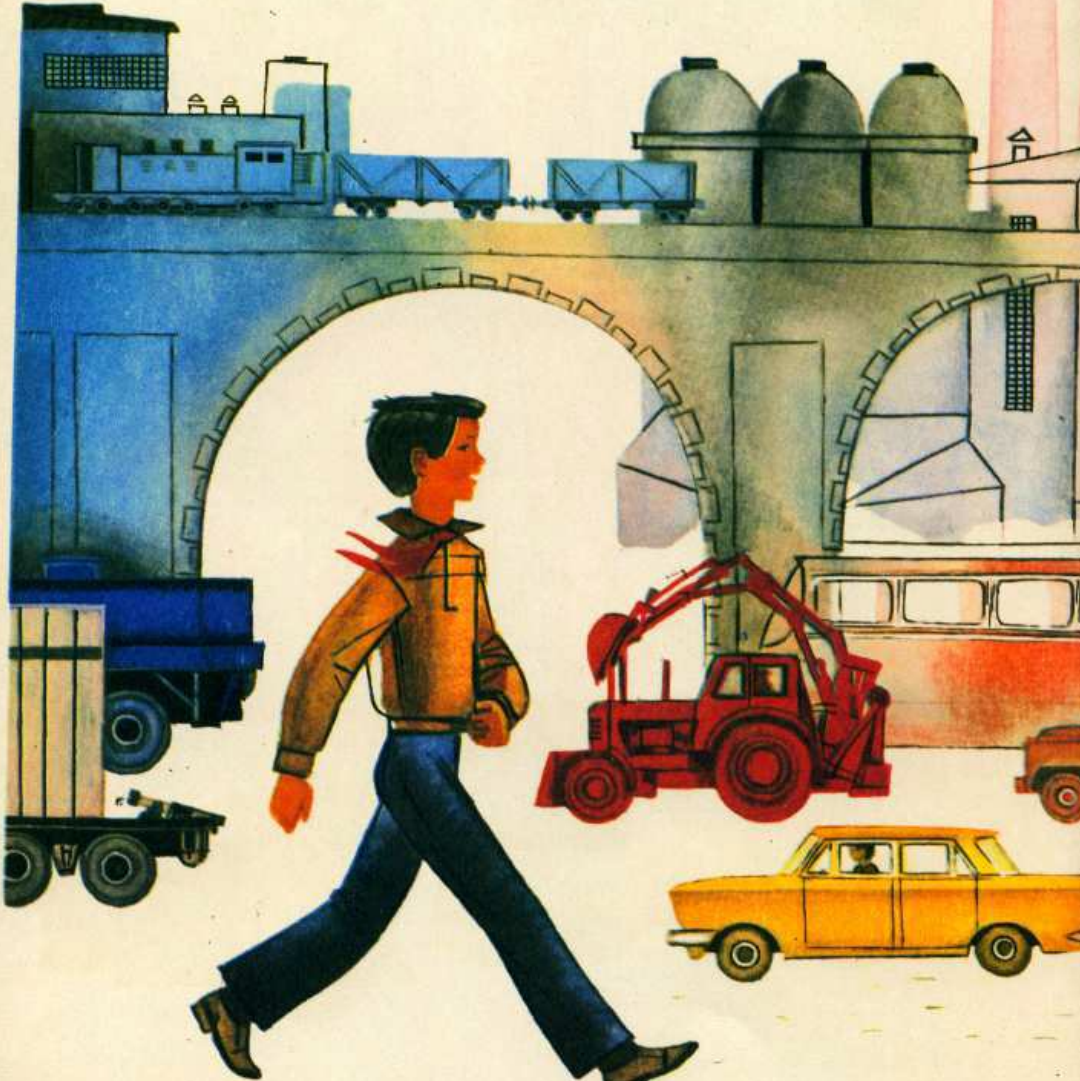
سال ها در گذر،

بزرگ می شوم،

هفده ساله.

کجا کار کنم،

چه کاره شوم؟





پیشه ای است لازم،  
درو دگر، نجارا!  
میز می سازند  
و صندلی ها.  
از کارشان من  
در بهت و حیرت؛  
اول از هر چیز  
بدست می گیریم  
یک دانه الوار؛

از آن، تخته ها  
می کنیم اره.  
بلند و هموار.  
تخته ها چنین  
روی میز کار  
می گردند مهار.

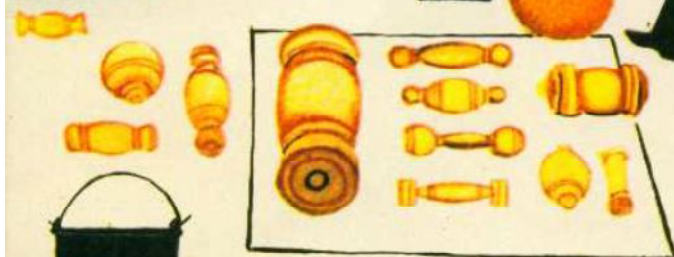
از برش، اره  
داغ است و تفته.  
از لای تیغه

خاک اره ها

پران در هوا

افشان در فضا.





رنده به دست ما،

کار از نو

از نو؛

تراشه رنده

پیچ پیچ

فـنـر وار.

تراشه نـاز

باز پیچۀ زرد.

اما اگر گوی

- یا یک چیز گرد -

گردد احتیاج،

ماشین خراط

می شود روشن

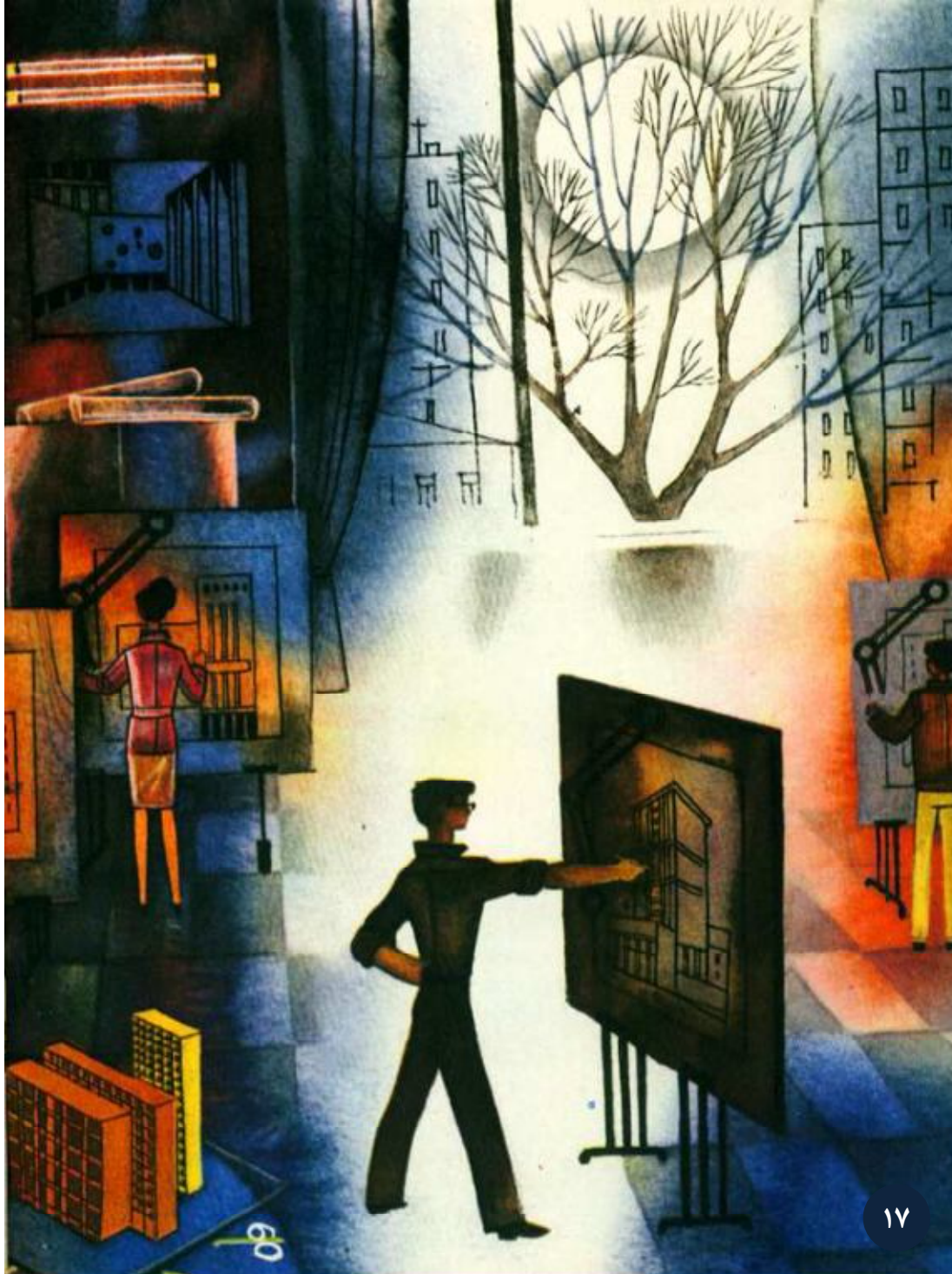
می چرخد دوار

می گردد برآن.

قدم به قدم  
یوآش و یوآش  
شود آماده  
اول کشوها  
بعد از آن پایه.  
چه بسیار که میز،  
چند تا صندلی  
میشود بپا،  
ساخته،  
مهیا.







60

نچار بودن

خوب است

اما

مهندس شدن،

چه بهتر از آن.

من که

خانه ای

خواهم کرد بنا.

بگذار اول

یادش بگيرم.

اول می کشم

نقشه خانه

آنطور که خواهم.

مهم ترین چیز

در نقشه این است

ساختمان باید

پر شکوه باشد

همچو زندگی.

جلوی بنا

می شود نما

اینجا هم باشد

- هر چه بخواهی -

این حمام است

این هم که باغچه.

نقشه شد کامل؛

و در اطرافش

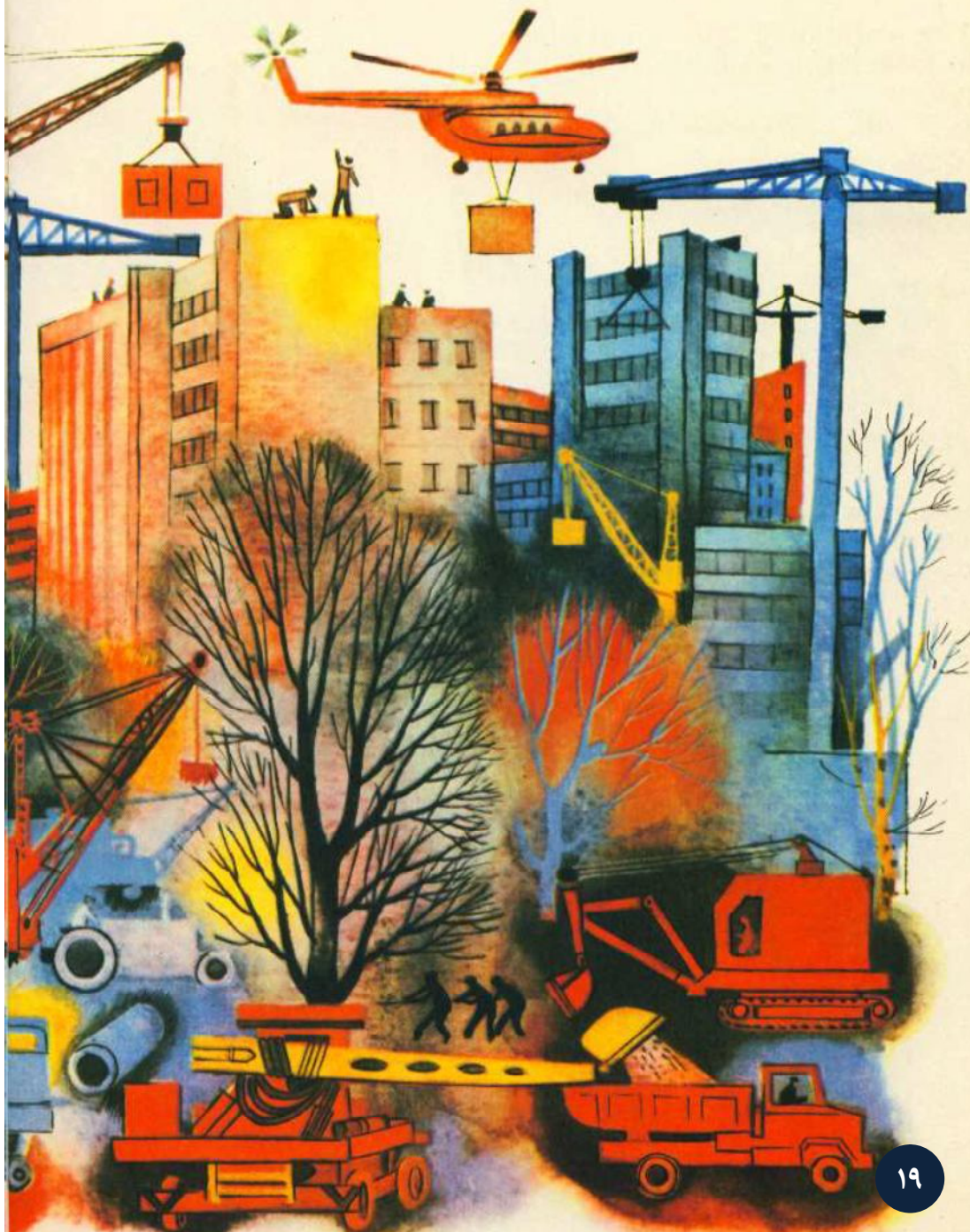
کنار جنگل

در گنج بهشت.

صدها کار است

در هزار تا دست.





جایی که کار  
 باشد دشوار،  
 جرثقیل ها  
 می کشند نعره؛  
 تیر های سنگین  
 می برند بالا  
 انگار چوب پنبه.

و آجرها را  
 بالا کشند که  
 گشتند سفت و سخت  
 در کوره خانه.

بر بام منزل  
 آهن شد اندود  
 با قلعه مذاب.

خانه شد تمام  
 و بام آن نیز.  
 خانه ای عالی،  
 خانه ای بزرگ،  
 از هر چهار سو.

بچه ها در آن  
 می کنند آغاز،  
 زندگی نو؛

راحت و دلجو باز.



مهندس بودن  
خوب است

اما

پزشک بودن  
چه بهتر از آن.

من که

دوست دارم

کودکان را

درمانگر باشم.

بگذار اول

یادش بگیرم.

من می آیم

سراغ پیتر،

من می روم

عیادتِ پُل.

"سلام بچه ها

مریض شده اید؟

چطور مظورید؟

شکم درد دارید؟"

زبانشان را

نگاه می کنم.





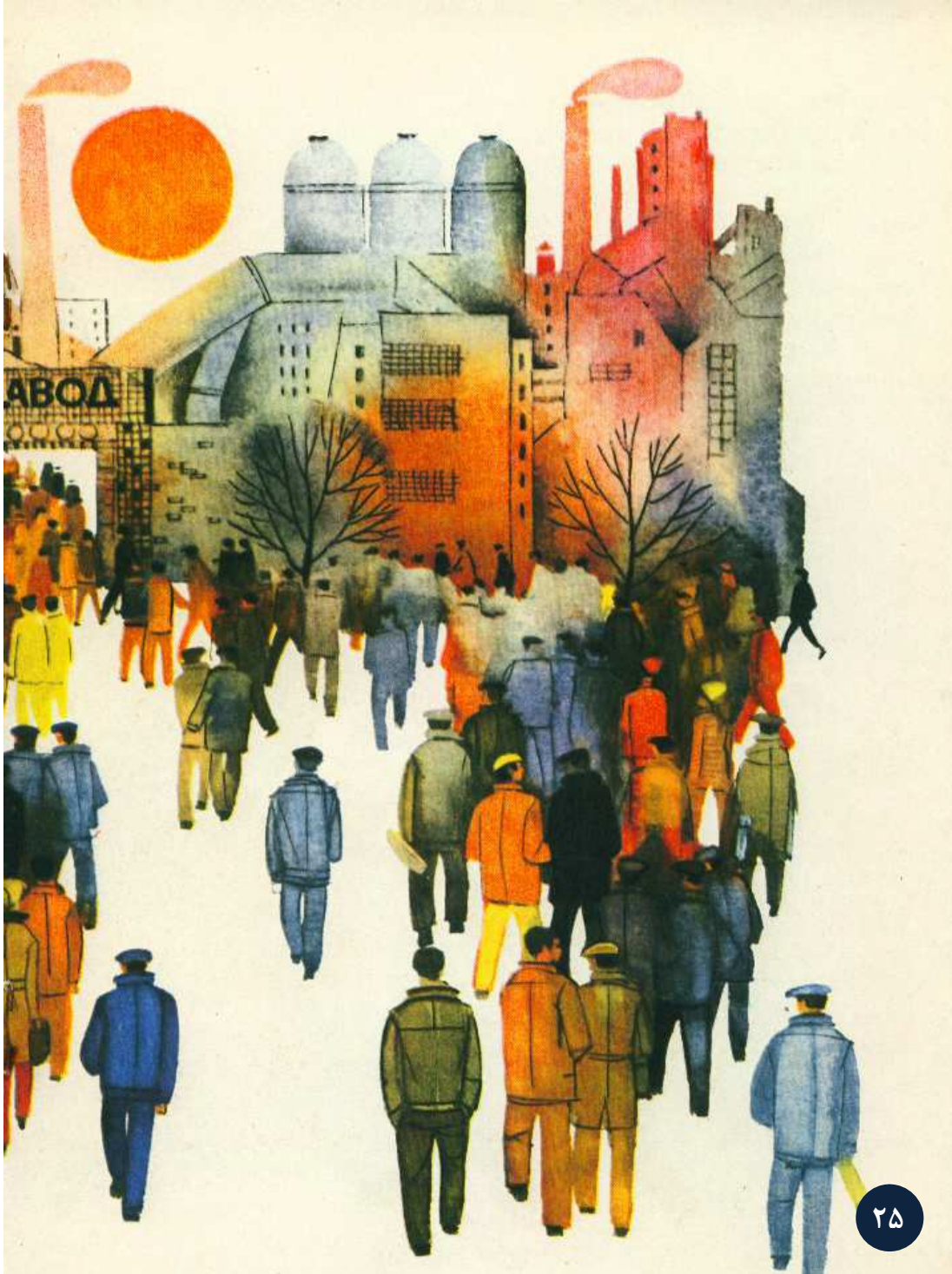


از این دارو هم  
هر شب یک قاشق  
قبل از وقت خواب  
وقتی لم دادی  
روی تخت خواب."  
شکمش را من  
نوازش کنان:  
"حال شماها  
خوب خواهد شد  
خیلی خیلی زود؛  
قبل از آنی که  
عروســــی کنید!"

"این تب سنج را  
بچه های خوب  
اینطور بگذارید  
لای بغل ها."  
بچه ها خوشحال  
تب سنج من را  
لای بغل ها  
می گذارند زود.  
"اگر می خواهی  
حالت خوب شود  
این پودر را باید  
قرقره کنی،







پزشک بودن  
خوب است

اما

کارگر شدن  
چه بهتر از آن.

من که کارگری

می شوم آری.

بگذار اول

یادش بگیرم.

برخیز از جا

زود بیفت برآه

سوت کارخانه

می دهد ندا.

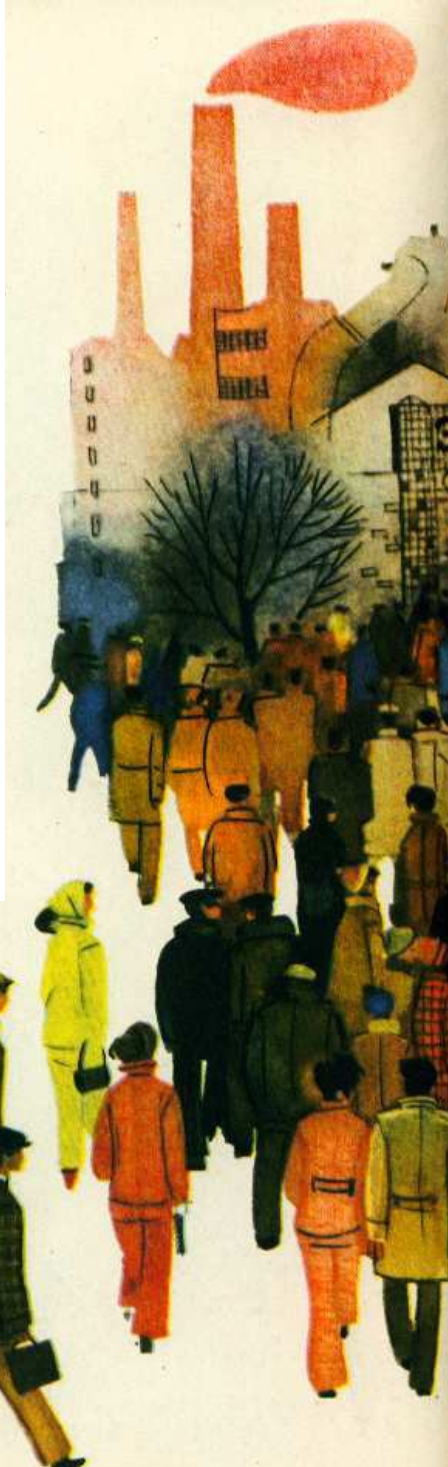
پس می رویم ما

سوی کارخانه.

جمعیت - بسیار

هزار و دویست

شاید هم بیشتر.





آن کار

که یک تن

از پیشش نبرد-

ما همه با هم

دهیم انجامش.

ما می توانیم

آهن ها را

قطعه

به

قطعه

ببریم قاچ قاچ.

جرثقیل ها

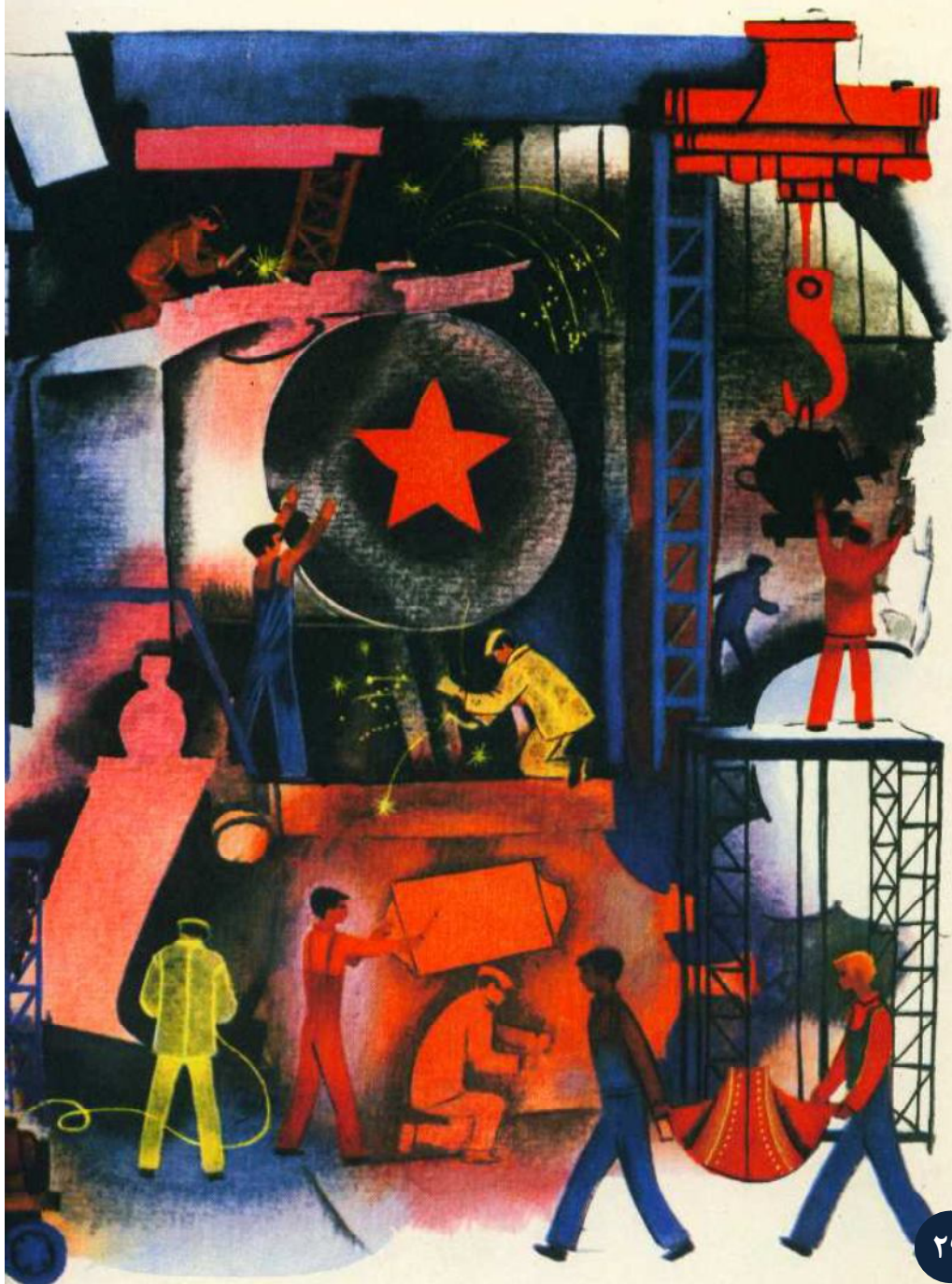
بار گران را

می کشند آویز.



چکش بخار،  
بیداد ماشین،  
چمن زیر ریل.  
قلع را گدازیم،  
ماشین ها را  
می کنیم تعمیر.  
کار هر نفر  
ضرورت دارد  
به یک اندازه.  
من سازم پیچ و  
تو برای آن  
می سازی مهره.





و کار همه  
 در بخش مونتاژ  
 می شود کامل.  
 پیچ ها مستقیم  
 در سوراخ ها  
 می روند فرو.  
 قطعه ها  
 با هم  
 می شوند یک کل،  
 کاری کارستان.

آنجا -  
 دود است و  
 اینجا -  
 آذرخش.  
 ر  
 ع  
 د  
 می تُرد  
 در کارخانه.  
 این  
 لوکوموتیو  
 که بیرون آید،  
 حاصل کار  
 تو و  
 من است و  
 کارش حمل و نقل.







کار در کارخانه  
خوب است اما  
کار در تراموا  
چه بهتر از آن.

من که می خواهم  
بلیط بفروشم  
در ترامواها.

بگذار اول  
یادش بگیرم.  
بلیط فروش ها  
با ترامواها  
می روند هر جا.

با کیفی چرمی  
بزرگ و بند دار  
همیشه، هر روز  
می توانند که  
با ترامواها

سفرها کنند.  
به این سو، آن سو.  
"بزرگ و کوچک"  
بلیط بگیرند؛  
بلیط هایسی که  
رنگ است و وارنگ،

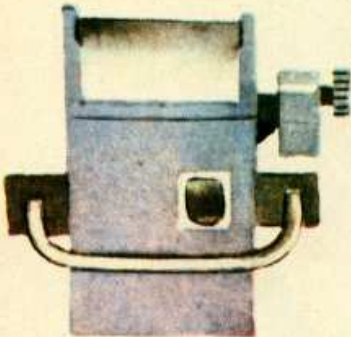
یا سبز و قرمز  
یا که آبی رنگ.

بر روی ریل ها  
می رویم به پیش،  
ریل می رسد به  
آخر مسیر.

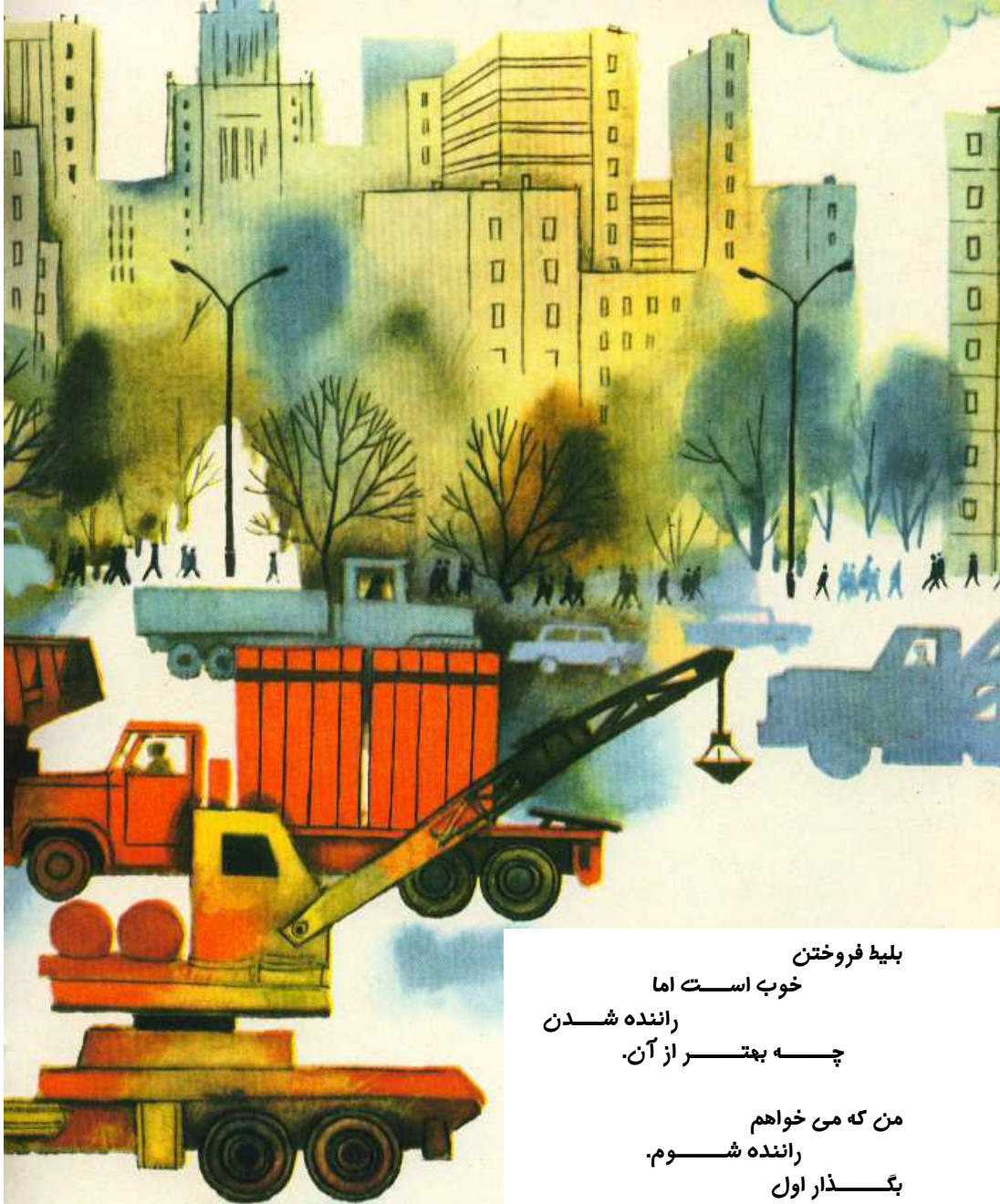
عبور کردیم ما  
از جنگلی سبز،  
سر جات بنشین

روی صندلی ات

که گرم است و نرم.







بلیط فروختن

خوب است اما

راننده شدن

چه بهتر از آن.

من که می خواهم

راننده شوم.

بگذار اول

یادش بگیرم.

ماشین من هست

چه سریع و سیر،  
قر قر می کند  
سرعت می گیرد.  
من راننده ای  
خیلی خوب هستم.

"توقف کردن

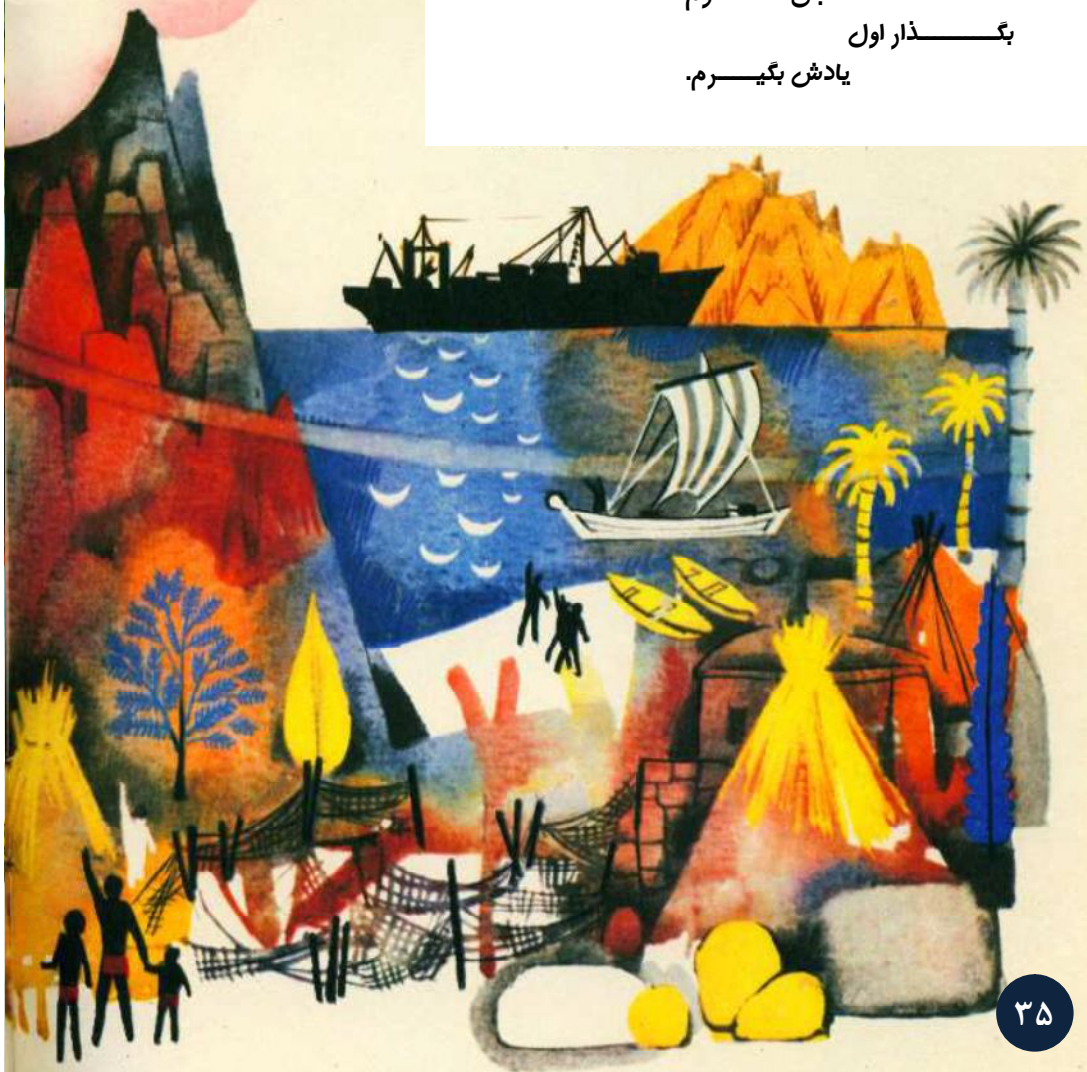
محال ممکن،  
فقط بگو که  
کجا می روی."  
بی نیاز به ریل

می رسانم من  
مسافر ها را،  
به خانه هاشان.  
می رانم به پیش  
"بوق و  
بوق و  
بوق"  
از سر راهم،  
بکش کِنارrrrrrr!"



راننده بودن  
خوب است اما  
خلبان شدن  
چه بهتر از آن.

من که می خواهم  
خلبان شوم.  
بگذار اول  
یادش بگیرم.





من می کنم پُر  
باک را از بنزین،  
هندل می زنم  
ملخ می چرخد.  
"من را ببر تو،  
به آسمانها  
ای موتور آنجا  
که پرندگان  
می خوانند آواز"  
نباید ترسید  
نه از باران و  
نه که از تگرگ.  
از لای ابرها  
گذر می کنم،  
ابری می ماند  
به کاسپرگ گل.  
مرغی دریایی  
اوج می گیرد  
روی دریاها  
بال می گشاید.





بی گفت و گویی

به دور کوهی

می کنم پرواز.

"پس ای موتور تو،

ما را ببر به

ستارگان و

به راه مهتاب،

گرچه که باشند

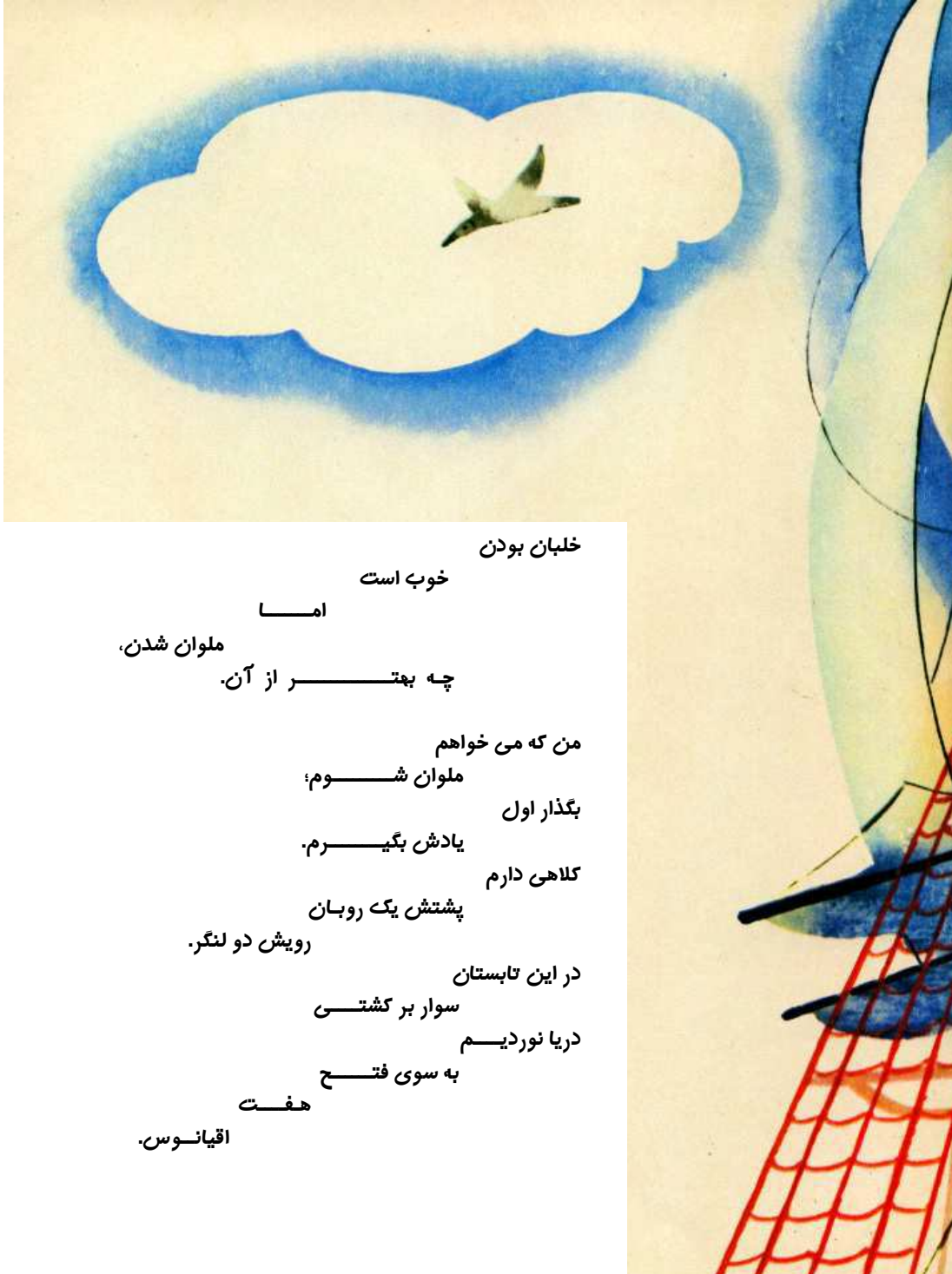
ماه و کهکشان

خیلی

خیلی

دور." "





خلبان بودن

خوب است

اما

ملوان شدن،

چه بهتر از آن.

من که می خواهم

ملوان شوم؛

بگذار اول

یادش بگیرم.

کلاهی دارم

پشتش یک روبان

رویش دو لنگر.

در این تابستان

سوار بر کشتی

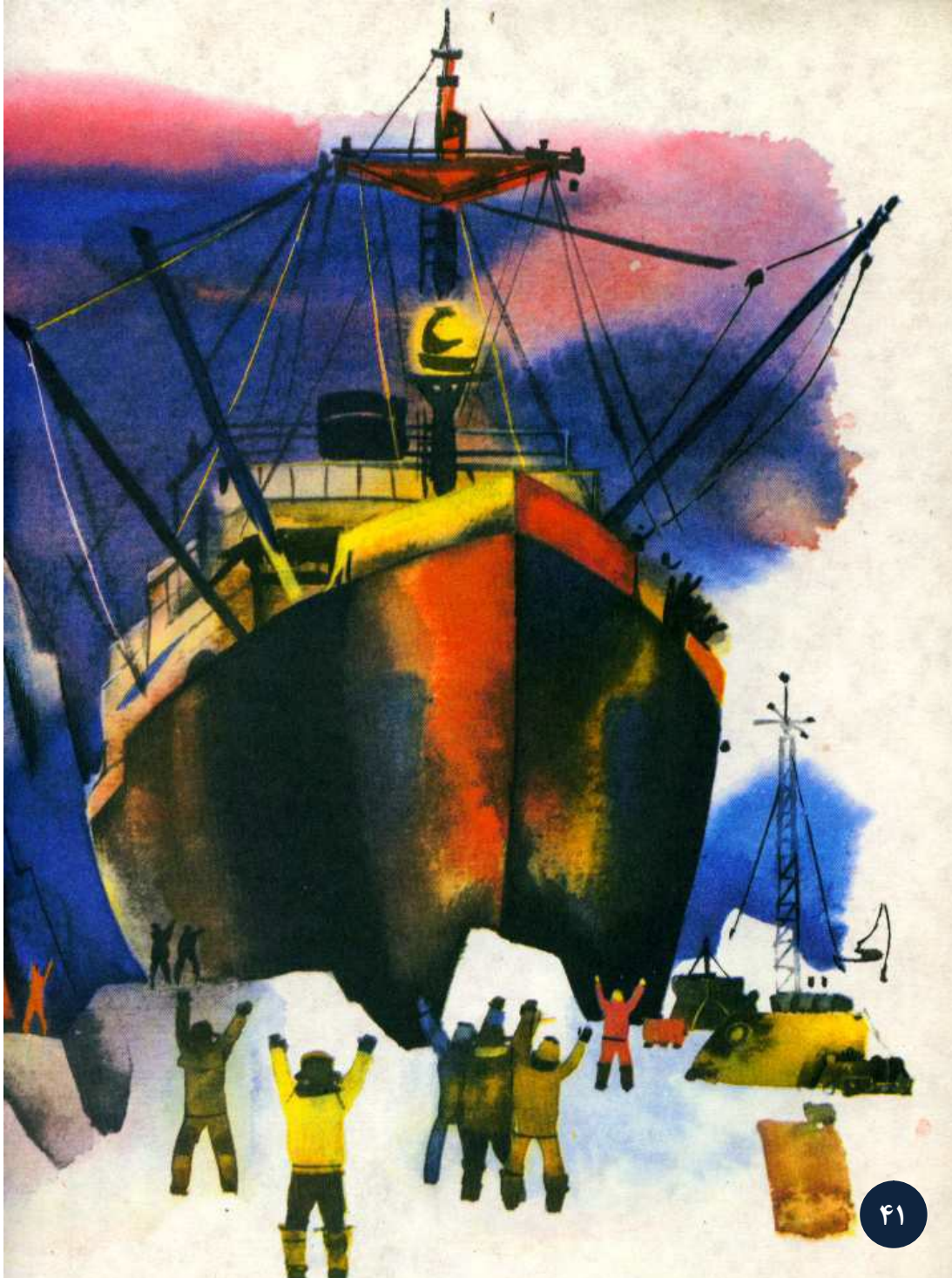
دریا نوردیم

به سوی فتح

هفت

اقیانوس.







موج ها،

بیهوده

چهار نعل می تازند-

بر جاده هایی

از آب دریا.

از دکل ها و

از بادبان ها

می روم بالا،

مانند گربه.

تسلیم شو ای

کولاک پرسوز،

تسلیم شو ای

توفان بدبخت.

فتح می کنیم ما

قطب شمال را

جنوبگان را

بی برو برگرد.





قصه شد تمام

کتاب را

بیند.

دور سر تو

چون چرخ و فلک

کارهایی خوب

شغل هایی ناب.

اما تو آنرا

بکن انتخاب

که بیش از باقی

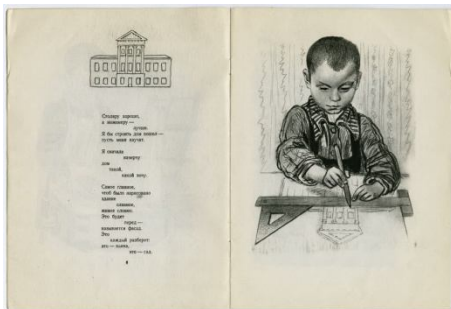
با سلیقه ات.

باشد سازگار.

پایان



نمونه های دیگر از مصور سازی این کتاب



لینک یوتیوب انیمیشن اقتباس شده از این اثر:  
<http://www.youtube.com/watch?v=SbsBZogTvtw>

((پیشتر منتشر شد))



مایاکوفسکی را دریاب، کهنگی را بسوزان!

ولادیمیر مایاکوفسکی و دیگران

شهاب آشکار



مایاکوفسکی دیگر

ولادیمیر مایاکوفسکی (گزیده اشعار)

شهاب آشکار



داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت

مایک ایلی

شهاب آشکار

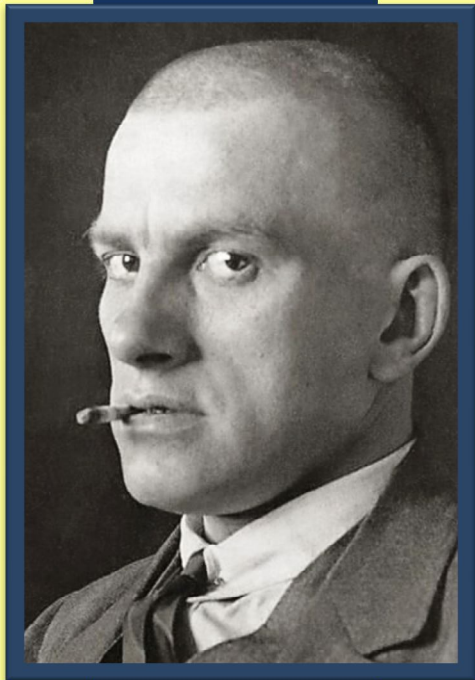
و

چهره فیلسوف ماتریالیست / لویی آلتوسر (نوشته کوتاه) / شهاب آشکار

برای دریافت کتاب ها و همچنین ارائه نظرات و انتقادات با آدرس ایمیل زیر تماس بگیرید.

[MIR\\_PUBLICATION@YAHOO.COM](mailto:MIR_PUBLICATION@YAHOO.COM)





انتشارات میر